

جنبه‌های اجتماعی فرهنگ‌نویسی

ناصرقلی سارلی (استادیار دانشگاه خوارزمی)

درآمد:

اگر در گذشته‌های دورتر، فرهنگ‌های لغت صرفاً ابزارهایی تکنیکی بودند که در یافتن معنای واژه‌های دشوار به یاری خوانندگان و نویسندگان می‌آمدند، امروز گذشته از آن‌که اطلاعاتی بسیار بیشتر و دقیق‌تر به کاربران خود می‌دهند، واجد برخی نقش‌های نمادین و اجتماعی نیز شده‌اند. فرهنگ‌ها تنها در زمینه زبان مرجع نیستند، بلکه به لحاظ اجتماعی نیز نمودار و جهه‌دارترین صورت‌های زبانی‌اند. از این روست که انتشار هر فرهنگ لغت جدی و روشمندی می‌تواند به خبر فرهنگی و اجتماعی مهمی تبدیل شود و در رسانه‌ها به نحو برجسته‌ای انعکاس یابد. اغلب پژوهش‌های فرهنگ‌نویسی به جنبه زبانی آن معطوف است و به جنبه اجتماعی فرهنگ‌نویسی کمتر پرداخته شده‌است. اینکه کارکرد اجتماعی فرهنگ‌های لغت چه می‌تواند باشد، سازوکار عمل آن‌ها در چهارچوب برنامه‌ریزی زبان چیست و فرهنگ‌نویسان با تنوع زبانی - اجتماعی (sociolinguistic variation) چگونه مواجه می‌شوند نیازمند بررسی دقیق‌تر و نظروری بیشتر است. در این مقاله می‌کوشیم با نظری به کارکردهای توصیفی و

تجویزی فرهنگ‌های لغت، نقد و بررسی دیدگاه‌های رایج درباره جایگاه فرهنگ‌نویسی در برنامه‌های زبانی و اشاره به تجربه‌های فرهنگ‌نویسان در مواجهه با تنوع زبانی، پاسخ‌هایی برای پرسش‌های پیش‌رو پیشنهاد کنیم.

کارکردهای فرهنگ‌نویسی: از توصیف تا تجویز

فرهنگ لغت را متنی می‌دانند که معنای واژه‌ها را توصیف می‌کند، اغلب به چگونگی کاربرد آن‌ها در متن اشاره دارد و معمولاً نحوه تلفظ آن‌ها را هم نشان می‌دهد (LANDAU, 2001, p. 6). این تعریف در واقع کارکرد توصیفی فرهنگ‌ها را بیان می‌کند. اغلب فرهنگ‌نویسان در مقدمه کارشان بر جنبه توصیفی کار خود تأکید دارند. این تأکید تلویحاً بدان معناست که فرهنگ‌نویس قصد ندارد دیدگاه خود را بر مخاطبان تحمیل کند. ادعای توصیفی بودن البته می‌تواند در مورد برخی فرهنگ‌ها تا حدودی مطابق با واقع نیز باشد، اما افکار عمومی جامعه تقریباً همیشه فرهنگ‌ها را مرجع صورت‌های هنجارین می‌داند و تلقی تجویزی از آن دارد.

غالب فرهنگ‌نویسان حتی اگر کار خود را توصیفی بدانند در این نکته توافق دارند که فرهنگ‌نویسی فراتر از یک فعالیت توصیفی صرف است. آنان معمولاً به‌صراحت نمی‌نویسند که از کاربرد فلان واژه باید پرهیز کرد اما بسیاری از اوقات خود را در موقعیتی می‌یابند که باید تصمیم بگیرند که فلان واژه یا تعبیر رایج است یا نارایج، درست است یا غلط، هنجارین است یا نابه‌هنجار. بیشتر فرهنگ‌های عمومی، عمدتاً یا انحصاراً در کار توصیف هنجارهای معیارند و نویسندگان آن‌ها حکم داور را در مسائل زبانی دارند.

در این جا باید دو نوع قاعده زبانی را از یکدیگر بازشناخت: «قواعد توصیفی» که الگوهای اساسی، زیربنایی و معمولاً ناخودآگاه زبان را روشن می‌سازند و «قواعد تجویزی» که تعیین می‌کنند جامعه از میان دو یا چند صورت زبانی، کدامیک را درست و قابل قبول می‌شمارد (Lodqe 1993, p. 154). به نظر می‌رسد قاعده نوع اخیر است که در فرهنگ‌نویسی و سایر فعالیت‌های تدوین و تثبیت زبان دخیل است؛ هرچند کوشش بر آن است که قواعد تجویزی در لباس قواعد توصیفی ارائه شود. از این‌جاست که فرهنگ‌ها کارکرد تجویزی می‌یابند و آشکارا بیش از یک کتاب لغت صرف ایفای نقش

می‌کنند. فرهنگ لغت مفاهیمی چون مرجعیت و اعتبار (authority)، فضل و کمال (scholarship) و دقت و درستی (precision) را به ذهن متبادر می‌کند (LANDAU 2001, p. 6). در واقع فرهنگ لغت تنها مرجعی برای یافتن معنای واژه‌ها یا تلفظ آن‌ها نیست، کاربران زبان برای یافتن پاسخ پرسش‌های خود درباره کاربرد مناسب و هنجارهای معیار به آن رجوع می‌کنند.

گاه تصوّر کناره‌جستن از ایفای این کارکرد تجویزی نیز ممکن است منجر به ایراد انتقاد شود. به گزارش هاگن، به‌هنگام انتشار ویرایش سوم *Webster's New International Dictionary*، برخی زیبایی‌شناسان زبان انگلیسی که خود را پاسدار اصالت زبان می‌خواندند، شیوه آن را با زبان‌شناسی ساختاری مرتبط دانستند. یکی از ایشان شیوه لغت‌نگاری این فرهنگ را نمونه‌ای از رخنه زبان‌شناسی ساختاری به مواضعی دانست که به آن تعلق ندارد، هرچند ویراستار آن نه خود چنین چیزی گفته بود و نه خود فرهنگ در عمل چنین ادعایی را تأیید می‌کرد (HAUGEN 1972, p. 515-520). این نوع انتقادات نشان از قوت و اهمیت قواعد تجویزی دارد.

به نظر لوکاس، فرهنگ‌ها به سبب دلالت ضمنی بر اعتبار و درستی، نقش نمادین روشن و نیرومندی در به‌رسمیت شناخته شدن و توانمندسازی زبان دارند. این نقش جز در فرهنگ‌های عادی در فرهنگ‌های زبان اشاره نیز آشکارا دیده می‌شود. به گزارش او، این فرهنگ‌ها به مردم شنوا نشان داده‌اند که کر و لال‌ها نیز می‌توانند به‌کمک زبان اشاره با منطق، دقت و ظرافت بیندیشند. نیز این فرهنگ‌ها تصوّرات نادرست درباره کر و لال‌ها و زبان اشاره را به‌نحو مؤثری اصلاح کرده‌اند (Lucas 2003, p. 323-324).

همین نقش نمادین فرهنگ‌هاست که به آن‌ها در کنار مرجعیت زبانی، نوعی مرجعیت اجتماعی نیز می‌بخشد، مرجعی برای داوری درباره رفتار زبانی (به‌عنوان بخشی از رفتار اجتماعی) و منبعی برای یافتن الگوهای معتبر زبانی در حوزه واژگان. از این روست که برای فرهنگ‌های لغت نقش و جایگاه ویژه‌ای در برنامه‌ریزی زبان قائل شده‌اند. هارتمان اشاره دارد که فرهنگ‌های تک‌زبانۀ بزرگ مانند *Oxford English Dictionary* نقشی مهم در تدوین و تثبیت زبان دارند که می‌توان آن را با تلاش‌های سازمان‌یافته برنامه‌ریزان زبان در جوامع کمتر توسعه‌یافته مقایسه کرد (هارتمان ۱۳۷۱، ص ۲۴۹-۲۵۱).

فرهنگ‌نویسی در چارچوب برنامه‌ریزی زبانی

اگر بپذیریم که برنامه‌ریزی زبانی، انتخاب آشکار از میان گزینه‌هاست (Fasold 1984, p. 246)، فرهنگ‌نویسی عملی فنی است که دقیقاً با این تعریف انطباق دارد. این انتخاب، خود به دو دسته است:

الف. تعیین زبان (language determination) که برنامه‌ریزی مربوط به آن، برنامه‌ریزی پایگاه زبان (status planning) هم خوانده می‌شود. انتخاب‌ها در تعیین زبان در واقع انتخاب‌هایی کلان هستند درباره اینکه فی‌المثل چه زبان‌هایی برای اهدافی خاص برگزیده شوند یا زبان آموزشی یا رسمی چه باشد.

ب. توسعه زبان (language development) که برنامه‌ریزی مربوط به آن، برنامه‌ریزی پیکره زبان (corpus planning) نیز خوانده می‌شود. این برنامه‌ریزی در بردارنده توسعه دادن زبان یا گونه‌ای از آن است تا بتواند نقش‌هایی هرچه بیشتر در جامعه ایفا کند. توسعه زبان شامل خط‌سازی، نوسازی و معیارسازی زبان است.

فرهنگ‌نویسی در کنار دستورنویسی و نوشتن کتب راهنمای املا و کاربرد زبان از فعالیت‌های معیارسازی زبان به‌شمار می‌رود. فرهنگ‌نویسی را عموماً زیرمجموعه مرحله تدوین و تثبیت از مراحل معیارسازی قرار می‌دهند. پیداست که قرار دادن فرهنگ‌نویسی در زمره امور توسعه زبان با نظر به جنبه فنی - زبانی آن صورت پذیرفته است. اگر از دید زبانی - اجتماعی بدان نظر کنیم نارسایی تقسیم‌بندی یادشده آشکار خواهد شد. لوکاس با آنکه تقسیم‌بندی یادشده را می‌پذیرد به این نکته اشاره می‌کند که تعیین و توسعه زبان، هیچ‌یک در خلأ رخ نمی‌دهند و طبق تعریف، فعالیت‌هایی زبانی - اجتماعی‌اند؛ بدین معنا که با نظر به بافت اجتماعی زبان مورد نظر صورت می‌پذیرند (LUCAS 2003, p. 323). اذعان به این نکته تنها بخشی از واقعیت را بازمی‌گوید. فرهنگ‌نویسی پایه‌ای استوار در امور مرتبط با تعیین زبان (پایگاه زبان) دارد. گذشته از آنکه به نظر می‌رسد برنامه‌ریزی مرتبط با تعیین زبان تنها مربوط به امور کلان زبانی نیست و در ترجیح الگوهای زبانی - برای مثال ترجیح یک تلفظ بر دیگری با توجه به کاربرد آن در گونه‌های زبانی وجهه‌دار - نیز در کار است، تصمیم نویسنده فرهنگ لغت عمومی مبنی بر اینکه زبان کدام بخش از جامعه را توصیف کند یا کدام

گوش و لهجه را اصل قرار دهد، آشکارا در زمره تصمیمات کلان زبانی است و به تعیین زبان بازمی‌گردد.

هادسن به سویه اجتماعی تدوین و تثبیت زبان اشاره کرده‌است. از نظر او، تدوین و تثبیت زبان فرآیندی دوسویه است: سویه‌ای فنی دارد که شامل ایجاد نظام تلفظ و املائی یکدست، نوشتن کتب دستوری و تدوین فرهنگ‌های لغت می‌شود. و سویه‌ای اجتماعی دارد که شامل شناسایی گروه‌هایی انسانی است که احساس می‌شود منبع وجه‌دارترین صورت زبان هستند. پس از شناسایی این گروه‌ها، کاربرد زبانی ایشان را باید مشاهده و ثبت کرد (Hudson 1980, p. 34).

بر همین منوال، فرهنگ‌نویسی و هر فعالیت مرتبط با تدوین و تثبیت زبان، دو سویه دارد: سویه اجتماعی که شامل شناسایی گروه‌های مرجع اجتماعی و زبانی است و سویه فنی که مواردی از قبیل روشمندی، روایی شیوه‌های ثبت داده‌های زبانی در مراحل تحقیق، در نظر گرفتن مخاطب و دقت در توصیف اطلاعات را در بر می‌گیرد.

بررسی یکی از معدود فرهنگ‌های روشمند فارسی، ارتباط میان این دو سویه را بهتر نمایان می‌کند. نویسنده فرهنگ آوایی فارسی تحصیل‌کردگان دانشگاهی را گروه مرجع تشخیص داده و تلفظ هفده تن از استادان دانشگاه را به روش علمی ثبت کرده‌است. این فرهنگ که به واژه‌های چندتلفظی اختصاص دارد، تلفظ ایشان را به ترتیب بسامد آورده‌است، بدون اینکه به صراحت تلفظی را بر سایر تلفظ‌ها برتری داده باشد. با اینکه منظور اصلی نویسنده توصیف و ارائه طیف تلفظی واژه‌ها بوده‌است و او قصد نداشته اختصاصاً تلفظ پسندیده را عرضه کند، به تعبیر نویسنده، تلفظ باسوادترین قشر جامعه را نمی‌توان جز با صفت «پسندیده» توصیف کرد (دیپیم ۱۳۷۹، مقدمه، ص ۲۶).

بدون اینکه در مورد درستی تشخیص نویسنده کتاب از گروه مرجع قضاوت کنیم، باید گفت روش او در رعایت سویه‌های اجتماعی و فنی فرهنگ‌نویسی کاملاً درست است. این امر باز از جهتی دیگر بر کارکرد تجویزی فرهنگ‌ها تأکید می‌کند. با اینکه روش کار او توصیفی است اما نفس توصیف الگوها و رفتار زبانی نخبگان، نوعی تجویز محسوب می‌شود زیرا کاربران زبان، این گروه را کسانی می‌دانند که بهترین کاربرد زبانی را دارند.

فرهنگ لغت، آینه‌ای است که در نسبت با جامعه به گونه‌ای خاص عمل می‌کند. فرهنگ‌نویس پرتوهایی را که به سوی آینه می‌آیند پالایش می‌کند. تنها پرتوهایی به آینه می‌خورند که از جانب گروه‌های مرجع اجتماعی می‌آیند. بازتابش این پرتوها به یکسان به همه گروه‌های اجتماعی می‌رسد. فرهنگ‌نویس کاربرد زبانی بخشی از جامعه را برمی‌گزیند و توصیف می‌کند و آن را چون الگوی برگزیده‌ای در دسترس همه بخش‌های جامعه قرار می‌دهد.

تنوع پرتوهایی که به سوی این آینه می‌آیند کار را برای فرهنگ‌نویس دشوار می‌کند. مدیریت و تدبیر کردن تنوع زبانی را شاید بتوان مهم‌ترین دشواری فرهنگ‌نویسی شمرد. در دوره‌های گذشته عموماً واژگان زبان ادبی و رسمی یگانه الگوهای قابل ذکر در فرهنگ‌ها به شمار می‌رفتند و از این رو کار فرهنگ‌نویسان چندان دشوار نبود اما در دوره معاصر، فرهنگ‌ها به پوشش دادن الگوهای متنوع گونه‌های مختلف زبان متمایل شده‌اند. این امر و به‌ویژه نحوه اولویت دادن به یک الگو در مقابل الگوهای دیگر از چالش‌های همیشگی فرهنگ‌نویسان است.

فرهنگ‌نویسی و تنوع زبانی

تنوع و تغییرپذیری در تمام سطوح زبان وجود دارد، بدین معنا که کاربران زبان راه‌های جایگزینی برای بیان چیزهای واحد دارند. برای مثال در فرهنگ‌نویسی، تنوع تلفظی (آن‌گونه که در دو لهجه متفاوت دیده می‌شود) و تنوع واژگان (آن‌گونه که در دو گویش متفاوت وجود دارد) حائز اهمیت هستند. تنوع و تغییرپذیری به شیوه‌ای الگومند با عوامل اجتماعی، مانند منطقه زندگی، سن، جنسیت، قومیت و وضعیت اجتماعی و اقتصادی ارتباط دارد که از آن به تنوع زبانی - اجتماعی (sociolinguistic variation) تعبیر می‌شود (Lucas 2003, p. 327).

یکی از نخستین اشارات به لزوم اشتغال فرهنگ‌های لغت بر تنوعاتی از این دست در سخن وبستر دیده می‌شود. او در سال ۱۸۲۸، لزوم تدوین یک فرهنگ لغت انگلیسی آمریکایی را گوشزد کرد: «نه تنها مهم بلکه تا حدودی ضروری است که مردم این کشور فرهنگ لغت آمریکایی زبان انگلیسی داشته باشند، زیرا گرچه بدنه زبان در انگلیس و آمریکا یکی است و مطلوب است که تا ابد یکی باشد، برخی تفاوت‌ها باید وجود

داشته باشد» (به نقل از Lucas 2003, p. 333). از این رو، مقدمه این فرهنگ بر اصطلاحات منطقه‌ای آمریکایی تأکید می‌کند و اعلام می‌دارد که تنوعات منطقه‌ای را هرچا نیاز باشد ارائه خواهد کرد. با وجود پیشتازی وبستر در این کار، برخی واژه‌ها در فرهنگ او حتی در ویرایش اخیر برچسب تعلق به گویش یا زبان عامیانه دارند (ibid, p. 334). گذشته از این، تلفظ‌های وبستر آشکارا مربوط به نیوانگلند است و تلفظ سایر مناطق کشور یا نادیده گرفته شده یا به‌تلویح نادرست انگاشته شده است (Landau 2001, p. 71). این امر از نظر لاندو چندان غیرطبیعی نیست، زیرا شکل‌های بیان و تلفظ محدود به یک منطقه خاص مدت‌های مدید مورد بی‌مهری و تمسخر بوده‌اند، مگر اینکه با گویش معتبر کشور منطبق باشند (ibid, p. 219-220).

در مجموع، تنوع زبانی برای فرهنگ‌نویسان مسئله‌ای بغرنج است مگر آنکه هدف و تمرکز اصلی نویسندگان، توصیف تنوع و تدوین فرهنگی باشد که طیفی از تنوعات زبانی را دربرگیرد.

در این‌جا نیز دیدگاه و طرز فکر اجتماعی در رواداری یا ممانعت از تنوع دخیل است. همه جوامع برخوردار یکسانی با تنوع زبانی ندارند. برخی تغییرپذیری و تنوع را جایز می‌شمارند و برخی با سختگیری مانع آن می‌شوند. به گزارش میلروی، در فرانسه و بریتانیا بافت اجتماعی بسیار متمرکز است و با سختگیری قشربندی شده است. از این رو، قواعد تجویزی بسیار نیرومند است و نسبت به تنوع زبانی رواداری نشان نمی‌دهد. در مقابل، در آلمان تغییرپذیری و تنوع را با تساهل بیشتری می‌نگرند و مقدار معینی از آن را روا می‌شمارند (Milroy & Milroy 1985, p. 22-23).

لوکاس در نموداری کارکرد فرهنگ‌های لغت را با ماهیت تنوع و تغییرپذیری در زبان مقایسه کرده و ویژگی‌های آن‌ها را متقابل یافته است (Lucas 2003, p. 338).

کارکرد فرهنگ لغت در مقابل ماهیت تنوع

تنوع و تغییرپذیری / کارکرد فرهنگ‌های لغت

توصیف معنای واژه‌ها، اشاره به چگونگی کاربرد آن‌ها در متن و نشان دادن نحوه تلفظ آن‌ها.	طبق تعریف، شیوه‌های تغییرپذیری در زبان است، بدون اینکه معنا [یا کارکرد] تغییر کند.
به‌دست دادن الگویی معیار و تجویزی برای کاربران زبان.	طبق تعریف، انحراف از الگوی معیار و تجویزی است. تنوع و تغییرپذیری اغلب نخستین گام در تغییر زبانی است.
تقویت و تأیید پایگاه نظام زبانی به‌عنوان زبان «واقعی». این تقویت و تأیید تا حدود زیادی ناشی از تغییرناپذیری فرهنگ‌های لغت است.	چون زبان‌های «واقعی» تنوع دارند و تغییر می‌پذیرند، وجود تنوع غیرمستقیم به‌معنای تقویت و تأیید پایگاه زبان است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود ویژگی‌های متقابل فرهنگ‌های لغت و تنوع زبان، پارادوکسی ایجاد کرده که کار فرهنگ‌نویس را باریک و دشوار می‌سازد. اکنون پرسش این است که فرهنگ‌نویس در مواجهه با این دشواری چه می‌تواند کند؟ راست این است که این پرسش، پاسخ یکسان و قاطعی ندارد. قاعده این است که فرهنگ‌نویسان به دقیق‌ترین شکل ممکن به توصیف تنوع زبانی بپردازند. این امر با هدف فرهنگ‌ها که در پی یکنواختی و تثبیت زبان هستند در تضاد است. بنابراین همواره این اجبار وجود خواهد داشت که از میان گزینه‌های موجود، انتخابی صورت گیرد. به نظر می‌رسد فرهنگ‌نویسان ناگزیرند به کارکرد زبانی - اجتماعی خود، یعنی به‌دست دادن الگوهای معیار برای تقویت و تأیید زبان، ادامه دهند. با این حال به تعبیر لاندو، فرهنگ‌نویسان باید در عنوان یا مقدمه بگویند کدام گونه زبان را توصیف می‌کنند یا کدام گونه را اصل قرار داده‌اند (LANDAU 2001, p. 15-16). راه دیگر، نگارش فرهنگ‌های اختصاصی یا فرهنگ‌هایی است که هدف آن‌ها به‌جای تقویت زبان معیار، عرضه طیفی از واژگان و تلفظ‌های متنوع است. در این فرهنگ‌ها، به‌جای کارکرد تجویزی، روش و کارکرد توصیفی حاکم است.

منابع:

- دیہیم، گیتی (۱۳۷۹)، فرهنگ آوایی فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- هارتمان، ر. ک. ک (۱۳۷۱)، «مبانی نظری و عملی تدوین فرهنگ»، ترجمه حسن هاشمی میناباد، فرهنگ، کتاب سیزدهم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۴۷-۲۵۳.
- FASOLD, R. (1984), *The Sociolinguistic of Society*, Oxford, Blackwell.
- HAUGEN, E. (1972), "Linguists and Language Planning", Reprinted in *Studies by Einar Haugen*, Ed by E. F. Firchow and Others, Mouton, The Hague, p 510-530.
- HUDSON, R. A. (1980), *Sociolinguistics*, Cambridge, Cambridge University Press.
- LANDAU, S. I. (2001), *Dictionaries: The Art and Craft of Lexicography*, Cambridge, Cambridge University Press.
- LODGE, R. A. (1993), *French: From Dialect to Standard*, Routledge.
- LUCAS, C. (2003), "The Role of Variation in Lexicography", *Sign Language Studies*, Vol. 3, No. 3, p 322-340.
- MILROY, J. & MILROY, L. (1985), *Authority in Language*, London, Routledge & Kegan Paul.

